

دریچه

آیا فتح به دنبال جایگزینی برای عباس است؟

■ با وجود اینکه محمود عباس رییس تشکیلات خودگردان فلسطین بارها تاکنون گفته است تمایل به نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده فلسطین ندارد و این فرصت را در اختیار جنبش فتح می‌گذارد تا نامزد دیگری را معرفی کند

افراد نزدیک به عباس و حلقه اطراف ابومازن همچنان اعتقاد دارند که او در این امر جدی نیست و همچنان اولین و آخرین نامزد فتح برای این پست خواهد بود. به همین دلیل تاکنون در جنبش فتح هیچ‌گونه بحث جدی یا فراگیری برای تعیین جانشینی عباس نیز مطرح نشده‌است.

با این حال یکی از مقامات مسوول جنبش فتح به الجزیره می‌گوید البته گاه بحث‌هایی درباره جانشینی عباس مطرح می‌شود اما این بحث‌ها با احتیاط و ترس از موضع‌گیری رهبر «فتح» درصورت شنیدن آن همراه است. به گفته این مقام فلسطینی تاکنون عباس به رغم آنکه در بیرون بارها قصد خود برای کناره‌گیری را مطرح کرده است اما در داخل جنبش، اساسا چنین مسالهای مطرح نشده‌است.

از این رو اعتقاد راسخی در بین قاطبه اعضای فتح وجود دارد که عباس به رغم اظهاراتی که می‌کند و می‌گوید به دلیل شرایط موجود در فلسطین و با شرایط بین‌المللی نمی‌خواهد خودش را نامزد کند، هرگز قصد عملی کردن چنین تصمیمی را ندارد.

منابع مطلع فلسطینی در این‌باره اشاره می‌کنند که عباس اخیرا در نشست شورای انقلاب فتح گفت: «شما نمایندگان شورای انقلاب هستید و مرا دست می‌اندازید حال آنکه من رییس‌جمهور هستم و می‌خواهم این ماموریت را تا به پایان ادامه دهم». پس از این اظهارات بود که جماعت از جای خود برخاسته و برای او دست زدند و جلسه پایان یافت.

در این میان تعدادی از کسانی که به سرنوشت «فتح» اهمیت می‌دهند، نگران این امر هستند که درصورت عدم نامزدی عباس یا عدم تمایل او به ریاست‌جمهوری او چه باید کرد زیرا او هیچ معاونی ندارد که – به نظر آنها – بتواند کارهای او را انجام دهد.

حتی به اعتقاد آنها درباره جانشینی احتمالی عباس اختلافات شدیدی بین رهبران جنبش فتح وجود دارد و اگر بخواهند حتی معاونی برای وی پیدا کنند نیز این اختلافات بیرون ریخته خواهد شد.

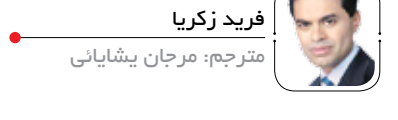
فیصل ابوشهلا یکی از اعضای شورای انقلاب فتح و یکی از رهبران نزدیک به عباس می‌گوید جنبش فتح تاکنون مساله جانشینی عباس را بررسی نکرده است «زیرا شرایط کنونی فتح و مسائل مربوط به وضعیت فعلی فلسطینی‌ها ایجاب می‌کند که این رهبری سرجایش باقی بماند».

به گفته وی، همه اعضای فتح ابومازن را تنها نامزد این جنبش می‌دانند هرچند او بارها عدم نامزدی خود را اعلام کرده باشند. اما اگر او بر این موضع اصرار داشته باشد فتح از تعیین شخصی مناسب برای رهبری خود ناتوان نیست و مسالحت در لحظات بحرانی در نظر گرفته خواهد شد.

در مقابل این نظر، یکی دیگر از اعضای فتح که نمی‌خواهد نامش برده شود معتقد است پیدا کردن جانشینی برای عباس دشوار خواهد بود زیرا به گفته او اکثر رهبران تاریخی فتح یا رفته‌اند یا به‌وضعیت کنونی این جنبش اختلاف‌نظر دارند. در این میان برخی از گروه‌های فلسطینی نظیر حماس می‌گویند تصمیم عباس برای نامزدی یا عدم نامزدی یک تصمیم داخلی و درونی است و به آنها ارتباطی ندارد. چون هنوز تاریخ انتخابات آینده فلسطین به شکلی نهایی معلوم نشده‌است، حماس تمایلی ندارد دراین‌باره به نامزدی اشاره کرده یا از فرد خاصی نام ببرد.



منبع:الجزیره



فرید زکریا

مترجم: مرجان پیشایانی

بحران اروپا که این روزها بسیار دربارہ آن می‌خوانیم و می‌شنویم ارزش یک نگاه دقیق را دارد. در حقیقت این بحران ابعادی بزرگ‌تر از حدود جغرافیایی اروپا پیدا کرده و می‌تواند به اقتصاد جهانی که در حال حاضر نیز در وضعیتی شکننده قرار دارد، آسیب برساند.یونان سروصدای زیادی به پا کرده ولی ایتالیا مشکل اصلی اروپاست. یونان دولتی کوچک است با سهمی حدود دو درصد تولید داخلی اتحادیه اروپا. ایتالیا اما یکی از هفت اقتصاد بزرگ جهان است با میزان بدهی بیش از مجموع بدهی‌های کشورهای اسپانیا، پرتغال، ایرلند و یونان که مدتی دراز به شکل سفره ااره می‌شده است. ایتالیا بزرگ‌تر از آن است که سقوط کند و بزرگ‌تر از آن است که بتوان بدهی‌هایش را ضمانت کرد، حتی نمی‌توان

گفت که آلمان می‌تواند به تنهایی برای نجات اروپا وارد میدان شود. پس چه باید کرد؟

فکر نمی‌کنم پیشنهادهات فعلی کارساز باشد. صاف و ساده نمی‌توان به «یورو باند» یا افزایش مالیات‌ها چندان امیدوار بود. دولت‌ها و همچنین ملت‌ها با آن همراهی نمی‌کنند. ۱۰ سال طول می‌کشد تا بتوان اتحادیه اروپایی تواناتر ایجاد کرد. بازار اکنون خواهان ضمانت است.پیشنهاد دیگر این است که ما نیازمند اقدامی قاطع و همه جانبه هستیم. مانند آنچه وزیر خزانۀ‌اره هنری پالسن در سال ۲۰۰۸ انجام داد. برای رسیدن به توافق با بازار باید یک منبع عظیم مالی در دست‌داشت ولی مشکل اینجاست که چنین پولی در دست مجموعه کشورهای اتحادیه اروپا وجود ندارد.



کس: Reuters

کنکاشی در تحولات انتخابات تونس

اسلام‌گرایان قرار گرفته است و در این میان جریان چپ میانه نیز سهمی دارد اما این جریان بیش از حد ازهم‌گسخته‌است. به طور کلی احزاب چپ به معنای سنتی آن یا احزاب تاریخی سهم اندکی در این انتخابات داشتند. با همه اینها حزب‌بنهضه برای تشکیل دولت نیازمند ائتلاف با سایر احزاب و گروه‌ها بوده و نمی‌تواند به صورت انحصاری و تنهایی قدرت را در اختیار داشته باشد. به بیان دیگری حزب‌بنهضه در این انتخابات نتوانست یک چک سفید به دست آورد. از سوی دیگر مجلس موسسان تنها یک سال زمان دارد و با تدوین قانون اساسی به عمرش پایان داده خواهد شد. پس از آن است که یکبار دیگر باید‌بنهضه در کنار سایر احزاب و گروه‌ها به پای صندوق‌های رأی بروند تا نخستین پارلمان جمهوری‌سوم در تونس تشکیل شود.

۵- درست‌است که برنده شدن اسلام‌گرایان در تونس به اعتقاد برخی از ناظران می‌تواند هشداری برای شروع یک مرحله جدید در تاریخ این کشور باشد و نشان دهد از این پس اسلام‌گرایان در صحنه سیاسی حضور خواهند داشت اما این درست نیست که گفته شود تا به حال در طول تاریخ اسلام‌گرایان حکومتی نداشته‌اند یا حکومت کردن را تجربه نکرده‌اند، زیرا احقاق آنها در تونس از زمان کودتای ۱۹۸۱ با نظامیان هم‌پیمان بوده‌اند. از سوی دیگر از زمان پیش از استقلال اعراب به نام اسلام و شریعت و از طریق روحانیون وهابی و خولاهده‌های قبایلی بر کشورهای عرب حکومت می‌کردند. در عراق هم دیدیم که پس از دوران بعث و ورود آمریکایی‌ها این اسلام‌گرایان بودند که قدرت را به دست گرفتند. اینها فقط برای ذکر نمونه است.

۶- درست است که حزب‌بنهضه یک جریان اسلام‌گرای متعلق به اسلام سیاسی است و در این رابطه ریشه‌ها و سوابقی دارد اما در فکر و گفتمان و رفتار نوعی نوگرایی را دنبال می‌کند که کلاما از بنیادگرایان فاصله دارد. بین‌بنهضه و رفقای سابق‌شان یعنی اخوان‌المسلمین تفاوت‌های فاحشی به چشم می‌خورد، زیرا اخوانی‌ها همچنان در قیدوبندهای ایدئولوژیک سلفی گرفتار آمده و نمی‌توانند از شعار اصلی خود «تنها اسلام راه حل است» دست بردارن یا درباره قبیله‌ای نژان موضع‌گیری روشنی داشته باشند. این مساله در مورد لیبرال‌ها و ملی‌گرایان و چه‌ها نیز صدق می‌کند. سالم بودن یا ناپاک بودن افراد تابع معیارهایی نسبی است که در مورد همگان می‌تواند صدق کند و در مجموع به نقش افراد در پیشبرد جامعه و با توجه به منافع ملی یک کشور سنجیده می‌شود. از این رو عجیب نیست که مرزهای ایدئولوژیک در هم توریده شده و ائتلاف‌هایی به وجود آید که کلاما تاگی دارد. در انتخابات تونس دیدیم که نامزدهای محجبه در فهرست کمونیست‌ها قرار گرفتند که یک نمونه‌اش بسمه التوهامی نامزد حزب کمونیست کارگران در حوزه یک تونس بود یا بی‌حجاب‌ها در فهرست اسلام‌گرایان قرار گرفتند که یک نمونه‌اش سعاد عبدالحام، نامزد حزب‌بنهضه در همین حوزه بود. این تعجبی ندارد که اسلام‌گرایان در شعارهای خود تا آنجا پیش رفتند و سخنانی را گفتند که به اظهارات لیبرال‌ها و چه‌ها پهلو می‌زد و با عقاید سنتی مردم تونس فاصله بسیاری داشت. به هر حال آن چیزی که برای مردم تونس اهمیت دارد، فاصله گرفتن از استبداد کهن و دولت‌شهرشوندی است. انتخابات ۲۳ اکتبر پایان یک دوران از تک‌حزبی و دموکراسی و کثرت‌گرایی ظاهری و دروغین بود. مجلس موسسان تونس مرکب از ۱۹ حزب و ۹ فهرست انتخاباتی مستقل است. تحولات جاری و مطالعه نقشه سیاسی تونس تولد جریان‌های تازه‌ای از اسلام‌گرایان لیبرال و چه‌های لیبرال در این کشور را نشان می‌دهد و به این ترتیب تونس‌الگوئی می‌شود برای سایر کشورهای موسوم به موج خیزش‌های عربی که تاکنون سه رژیم را سرنگون کرده است.

منبع:الحیات

جهان

نگاه

چین، ناجی اقتصاد جهانی

پس پول مورد نیاز ایتالیا را از کجا باید تامین کرد؟ از کشوری که سه تریلیون دلار منابع ذخیره ارزی دارد.
بله،چین، کل ذخایر ارزی جهان حدود ۱۰تریلیون دلاراست. چین تنها کشوری است که می‌توان به منابع عظیم مالی‌اش دلگرم بود.صندوق بین‌المللی پول باید در حکم نگهدارنده این منابع باشد و تقاضای اعتبار ۷۵۰میلیارد دلاری کند که نه فقط از سوی چین بلکه از طرف ژاپن، برزیل و عربستان سعودی نیز قابل تامین است.این اعتبار را پس از آن، صندوق در اختیار کشورهای بحران‌زاده اتحادیه اروپا قرار می‌دهد، تنها با شرط نظارت مستقیم بر اصلاحات و ارایه محدود اعتبارات. این اعتبار هزینه‌های بیش از دو سالل بدهی‌های ایتالیا و اسپانیا را پوشش می‌دهد. صندوق بین‌المللی پول



AP-عکس

مصر؛ دولت پلیسی به جای نظامی

سعدالدین ابراهیم /ترجمه: محمدعلی سغری‌نکی
از ویژگی‌های برجسته دوران مبارک (۲۰۱۱- ۱۹۸۱) حاکمیت یک دولت پلیسی بر مصر بود به گونه‌ای که وزارت «کشور» مرکز همه وزارتخانه‌ها بود و در تمام نهادهای مصر دفتر اطلاعاتی و امنیتی داشت. در کشور هیچ کاری صورت نمی‌گرفت مگر بعداز موافقت «سازمان امنیت» به علت تاوادم این رفتار بی‌سابقه رفته رفته شهروندان نیز آن را پذیرفته و به عنوان یک «شرناگزیر» یا آن خو کردند. وزیر کشور درواقع دومین مقام مملکت به حساب می‌آمد به گونه‌ای که حتی مقامش از نخست‌وزیر هم اهمیت بیشتری داشت. در این چارچوب بود که هرکدام از افسران پلیس در جایگاه خودشان به مثابه یک «فرعون کوچک» عمل می‌کردند.

اما این روحیه در طول انقلاب مصر فروکش کرد. خشم شهروندان نسبت به رفتار و عملکرد پلیس به شکل‌های مختلف خود را نشان داد که یک نمونه آن به آتش کشیدن بیش از یک‌صد پاسگاه پلیس در قاهره و سایر شهرهای بزرگ مصر بود. برخی از افسران پلیس در جریان انقلاب به‌شدت آسیب دیدند که مسوولان و مقامات بلندپایه وزارت کشور به این امر اعتراف کردند. بیهوده نبود که در این رابطه از جامعه‌شناسان مصری خواسته شد تا با تحلیل این پدیده راهکارهایی برای بهبود روابط پلیس و مردم پیشنهاد کنند. پلیس در واقع چهره‌ای بود که دولت مبارک طی دو نسل گذشته از طریق آن با ملت مصر روبه‌رو می‌شد. این امر تا زمان انقلاب ادامه داشت و پس از آن بود که سرلشکر حبیب‌العادلی وزیر کشور– که الان در زندان و تحت محاکمه است– دستور عقب‌نشینی نیروهای پلیس را صادر کرد. پس از کنار رفتن پلیس از صحنه اصلی درگیری‌ها بود که از شش به میدان آمد و درواقع شورای نظامی، عملا بر کشور حاکم شد. باید گفت دولت عصام شرف چیز جز بازروی غیرنظامی

این شورا نیست. به این ترتیب مصر و مردم این کشور از یک دولت پلیسی به یک دولت نظامی منتقل شدند و دیدیم اینکه همان‌طور که حبیب‌العادلی سعی می‌کند مسوولیت همان‌طور که نیروهای پلیس به سوی مردم تظاهرات‌کننده در میدان التحریر آتش گشودند نیروهای ارتش نیز به سوی تظاهرات‌کنندگان در «مسایرو» همین کار را کردند.جالب‌تر اینکه همان‌طور که حبیب‌العادلی سعی می‌کند مسوولیت جمع ۱۸ روزه جوانان در میدان‌التحریر یک نمایش سررازی بوده است،نهادهای تابعه حبیب‌العادلی هر تظاهرات‌کننده‌ای را وابسته به «گروهی کوچک و تحریک‌شده» معرفی می‌کرد.

به این معنا که گویی اغلب مردم از این اوضاع راضی هستند و با کلاما آن را پذیرفته‌اند چون علیه رییس‌جمهوری و با نظام او شعار می‌دهند. اما نظامیان حاکم این چندینی را به کار می‌برند. آنها تظاهرات‌کنندگان را «مزدوران بیگانه» خطاب می‌کنند و یک خاتم وزیر در دولت عصام شرف انواع اتهامات را برای آنها ردیف کرد که به نظر می‌رسد از ماندگار‌اش در این دولت نیز همین باشد. از همه شگفت‌تر اینکه درنهایت نه آن وزیر و نه شورای نظامی هیچ کدام از متهمان را تحویل دادگاه عمومی ندادند.

خلاصه اینکه؛ انقلاب ژانویه مردم مصر روده شده است. یکبار بنیادگران سلفی و اخوان سعی کردند آن را برابند و بار دیگر بقایای حزب حاکم گذشته که می‌خواستند آن را به نفع خود مصادره کنند. درنهایت نیز این شورای نظامی حاکم است که گویی میدان را از دیگران گرفته و اکنون جوانان را از اسب به دلیل برپا کردن یک انقلاب منتهم می‌کند. اما این تیغ‌نمایی است. در گذشته نیز نظامیان سعی

منبع:الراه

نیز باید از انجام اصلاحات اقتصادی و اجرای شروط رشد این دو کشور مطمئن باشد.چین می‌تواند پرداخت دست‌کم نیمی از این مبلغ را بپذیرد. در اولین نگاه نتیجه این اقدام نقش جدید چین در نظام جهانی است و تحولی که در حضورش در صندوق اتفاق می‌افتد. در ضمن روشن می‌شود که کریستین لاگارد آخرین رییس غیرچینی این تشکیلات است.در جهان که تا گلو در قرض فرو رفته قدرت از آن دارندگان اعتبار است. پس از جنگ جهانی اول دولت‌های اروپایی را بدهی‌های کلان از پا درآورد و آلمان را پرداخت خسارت جنگ. در آن زمان ایالات‌متحده یگانه کشوری بود که توان پرداخت اعتبار را داشت.برای آمریکایی‌ها پرداخت پول به اروپایی‌ها به معنای ورود به مجمع جهانی قدرت‌های بزرگ بود.روندی که در نهایت منجر به نقش‌آفرینی نو در صحنه جهانی شد. بحران کنونی فرصتی است برای چین تا به صورت سهامداری مسوول در نظام جهانی عمل کند. اگر چنین اتفاقی نیفتد باید منتظر روزهای دشوار پیش‌رو بود. منبع:سی‌ان‌ان

روزنه

افسانه‌های سقوط

پل کروگمن / ترجمه سعید کلاتی

■ به نظر می‌رسد که یورو به عاقبت نه چندان خوشایندش نزدیک می‌شود. همین چند وقت پیش رهبران اروپا در حالی که بدهی‌های یونان را تمام و کمال پرداخت می‌کردند، مصرانه می‌گفتند که این کشور می‌تواند و باید در یورو باقی بماند. حال که یورو در حال سقوط است، سخت می‌شود فهمید که چگونه می‌خواهد خود را نجات دهد.

اما به راستی «سرنوگنی یورو» به چه مناسبت؟ نظریه‌پردازان مثل هر فاجعه دیگری سعی می‌کنند تا این را نیز به عنوان شاهد ادعاهای خود مصادره کنند. ولی اکنون زمان آن فرا رسیده که حقیقت گفته شود. تلاش برای ایجاد یک ارز واحد در اروپا از آن دسته از افکار بود که بر خلاف خطوط فکری معمول قلمداد می‌شد. این ایده مورد استقبال جناح‌های راست‌گرای آمریکایی– که آن را بهترین اقدام برای احیای استانداردهای طلا توصیف می‌کردند و نیز چپی‌های بریتانیایی که آن را گامی عظیم به سمت تبدیل شدن به یک اروپای سوسیال-دموکراتیک قلمداد می‌کردند، قرار گرفت. البته لیبرال‌های آمریکایی آن را به حق، زیر سوال بردند، بیشتر به وفور درباره اتفاقاتی که ممکن بود به دلیل عدم استفاده کشورها از سیاست پولی و مالی برای مقابله با رکود اقتصادی رخ دهند، صحبت شده است.

حال که پروژه یورو به گل نشسته است، چه درس‌هایی می‌توان از آن گرفت؟ این روزها دو ادعا به گوش می‌رسد، که هر دو هم نادرست هستند، یکی اینکه بدخنتی‌های اروپا به طور کلی نتیجه کم کاری و اهمال کشورهای مرفه است و دیگر اینکه بحران اروپا به زودی گریبان آمریکا را خواهد گرفت و او را دچار ریاضت اقتصادی خواهد کرد.

این اتهام که بحران اروپا ناکارایی سرمایه‌داری را اثبات می‌کند، بر خلاف نظر جمهوری‌خواهان است. برای مثال مین رامنی، اوباما را محکوم به الهام گرفتن از «دموکرات‌های سوسیالیست» اروپایی کرد و گفت: «روپا در آمریکا جواب نمی‌دهد، ظاهر این طرز فکر مدعی آن است که مشکلات کشورهای بحران‌زده ناشی از بار سنگین مالیه‌های عمومی (spending government) در آنهاست. اما واقعیت، چیز دیگری را نشان می‌دهد.

درست است که تمام کشورهای اروپایی در مقایسه با آمریکا مزایای اجتماعی بهتری- ازجمله خدمات بهداشتی- و مالیه عمومی بیشتری ارایه می‌دهند. اما در حال حاضر، کشورهای بدون بحران در مقایسه با کشورهای بحران‌زده رفاه خیلی بیشتری را ارایه نمی‌دهند. سسوند با آن اینکه شهروندی، معروفش، ستاره این میدان و یکی از معبود کشورهای است که تولید ناخالص داخلی آن بالاتر از زمان قبل از بحران است. این در حالی است که منهای سسوند و آلمان، بودجهایی که صرف برنامه‌های رفاه اجتماعی می‌شدند- به عنوان درصدی از درآمد ملی- در دوران قبل از بحران تمام کشورهای بحران‌زده از زمان فعلی کمتر بودند. اما کانادا که خدمات بهداشتی و کمک به فقرایش از ایالات متحده بهتر و بیشتر است، بهتر از آمریکا با این بحران کنار آمده است.

بنابراین، بحران اروپا اصلا ربطی به پایداری رفاه اجتماعی ندارد. اما آیا این در مورد کاهش هزینه‌ها در یک اقتصاد بحران‌زده نیز صدق می‌کند؟ همیشه این ادعا را پیشنهاد می‌کنند که گفته می‌شود. آمریکا سرنوشتی چون یونان یا ایتالیا خواهد داشت. یکبار دیگر می‌گویم که حقایق، داستان دیگری را برای ما نقل می‌کنند.

اول، با نگاهی به کل دنیا درمی‌یابیم که فاکتور اصلی تعیین نرخ‌های سود سطح بدهی‌های دولت نیست، بلکه این است که آیا یک دولت با ارز خود و ملی می‌گیرد یا خیر. میزان بدهی‌های ژاپن بسیار بیشتر از ایتالیاست، اما نرخ سود اوراق بهادار بلندمدت ژاپن تنها یک درصد است در حالی که این نرخ در ایتالیا هفت درصد است. چشم‌انداز مالی بریتانیا خیلی بدتر از اسپانیا به نظر می‌رسد، اما بریتانیا می‌تواند حداکثر تا نرخ سود دو درصد بیاورد، در حالی که اسپانیا باید شش درصد سود پرداخت کند.

اسپانیا و ایتالیا با پیوستن به یورو در واقع سطح خود را تا حد کشورهای جهان سومی پایین آوردند، به گونه‌ای که اکنون مجبورند سا از دیگری وام بگیرند. از آنجایی که کشورهای عضو منطقه یورو نمی‌توانند حتی در مواقع ضروری اسکناس برای خود چاپ کنند، لذا دچار بحران‌هایی می‌شوند که برای کشورهای دارای ارز ملی بعید است و نتیجه آن، همان چیزی می‌شود که اکنون ما شاهد آن هستیم. بنابراین آمریکایی که با ارز دلار وام می‌گیرد هرگز دچار چنین بحرانی نمی‌شود. مطلب مهم دیگری که باید ذکر کنم این است که در شرایط بحران کنونی، ریاضت اقتصادی در هر جایی که به رفته، شکست خورده است. برای مثال ایرلند فرزند خوب اروپاست که به مشکلات بدهی‌های خود با اعمال یک ریاضت شدید پاسخ داده که منجر به افزایش نرخ بیکاری این کشور به ۱۴درصد شده است. با این حال نرخ سود اوراق بهادار ایرلند هنوز بالای هشت‌درصد است یعنی بالاتر از ایتالیا. نتیجه اخلاقی این گزارش این است که باید مراقب نظریه‌پردازی‌های که سعی می‌کنند از بحران اروپا به نفع خود استفاده کنند، بود. گوش دادن به حرف این افراد نه تنها دردی از ما دوا نمی‌کند بلکه بر وخامت اوضاع نیز می‌افزاید.

منبع:نیویورک تایمز